

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

مرتضی مدرسی چهاردهی

داستان نورعلیشاه در خراسان

در کتابها و رساله‌ها تاریخی، عرفانی، ادبی با شتباهاتی برخورد می‌شود که شایسته است نقادان دانش و سخن آنها را درست نمایند، راست را از دروغ جدا سازند تا نسل معاصر و آیندگان بدانند حقایق تاریخی کدام است؟! برای نمونه یکی از غلط‌های تاریخی درباره نورعلیشاه که «عارف و سخنور نامی آغاز قرن سیزدهم هجری قمری» است، در مقدمه فاضلانه دیوان حکیم و فقیه و سخنور نامی خراسان «حاج میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی چنین ثبت شده است:

حکایتی است راجع بشهید و نورعلیشاه که تحریف شده و حاجی زین العابدین شیروانی مطلب را چنانکه شنیده نقل کرده و قضیه باز گونه جلوه گر شده است که در اینجا باید توضیح بدهیم. پیشگاه علم انسانی و مطالعات فرهنگی

هنگامیکه سید معصوم علی شاه دکنی با بران آمد اوائل مردادماه در شیراز توقف کرد جمعی باو گرویدند ظاهر برستان قیل و قالی بر علیه‌شان بلند کردند که کریم‌خان ناکزیر تبعیدشان کرد باصفهان رفتند و در اصفهان هم علیمراد خان زند و حشیا نه حکم باخراجشان داد حتی دو نفر از کسان خود را بدنبالشان فرستاد که در مورچه خورت اصفهان گوشه‌های سید معصوم علی و نورعلی را بریده برای خان باصفهان بردند سرانجام سید معصوم علی شاه را در کرمانشاهان گشتند و مشتاقعلی در کرمان به تحریک ملا عبدالله نامی زیر دست و پای رجاله بقتل رسید خلاصه درویش کشی و درویش آزاری رواج داشت.

نورعلیشاه بسیار وقت بود که درغلبه وجد و حال در کوچه و خیابان غزلیاتی را که خود ساخته بود قدم میزد و میخواند مردم بدورش حلقه میزدند و راه عبور و مرور مسدود میگردید دوبیت ازغزلی این بود .

من در تاج خسروان آن لؤلؤ لالا ستم

در قعر بحر بیگران آن کوهر یکتاستم

که نار، و که نور آمدم که مست و مخمور آمدم

بر دار منصور آمدم هم لا وهم الا ستم

و مطلع غزلی این بود .

باز آمدم موسی صفت ظاهر ید بیضا کنم

فرعون و قومش سر بسر مستغرق دریا کنم

از این نمونه اشعار (تذکره طرائق الحقایق جلد دوم بین سطور صفحات ۵۷

تا ۱۸۹) .

نورعلیشاه چنانکه نوشته اند رخساری داشت تا بنده و کیسوانی فروهشته با آهنگی روح نواز تغنی میکرد چند تن آخوند بیسواد ویرا پیش انداخته با رجاله بدنبال سر بمحضر شهیدش بردند که از زنی مسلمانان بیرون شده آواز خوانی برام انداخته تغنی میکنند و مردم را بدورش جمع کرده گمراهان میسازد و در افساد عقایدشان می - کوشد صوفی است و واجب القتل شهید دید که خشم عوام برانگیخته است و تا زهر غضبشان را فرو نریزند آرام نمیگیرند ! بنورعلیشاه فرمود : کیسوانت را بتراش و همرنگ جماعت شو تا از گزند چشم و خشم مردم ایمن گردی ! نورعلیشاه که مقصود شهید را بخوبی دریافته برد گفتا بدیده منت پذیرم بفرما سلمانای بیارند و با چنین لطف حیلہ ای شهید در حقیقت جان نورعلیشاه را خریداری کرد اینک بنگرید که چنین

قضیه‌ای را بچگونه‌های درآورده‌اند ؟ ! .

شیروانی در ریاض‌السیاحه چاپ اصفهان مطبعه گلپهار صفحه ۱۶۰ شرحی نوشته که با اندک اختصاری در اینجا نقل میشود عنوانش اینست : پشیمانی میرزا هدایت از تراشیدن کیسوان نورعلی‌شاه (سید محمد مهدی) (نام شهید از قلم افتاده تنها هدایت بجای هدایت‌الله نام پدر شهید رقمزد کلاک بیانش گردیده مینویسد جائیکه برق عصیان بر آدم صفی زده‌ها را چگونه زبید دعوی بیگناهی .

بنا بر این صدور معصیت از بنی نوع انسان ممکن غرض از این مقدمات میرزائی هنگامی که واقف سر سبحانی حضرت نورعلی‌شاه جهت استحصال هارب دارین بزیارت امام ضامن مشرف شده و رخسار چون ماه را بدان آستان شمس آسمان هالید بوسه عوام کالانعام و اغوای خواص چشم از فلاح پوشیده بتراشیدن کیسوان آنحضرت فتوی داد و خال منقصد را بر رخسار کمال خویش نهاد و پس از صدور این امر شنیع همواره اظهار ندامت نمودی ولی چون این امر نالایق از او بظهور رسیده بود لاجرم بکفاره این غفلت بدست نادر میرزا ابن شاهرخ مقتول گردید در سنه ۱۲۱۵ پنجم رمضان او را در علوم عقلیه و فنون نقلیه تألیفات خوب و تصنیفات مرغوب هست و سه فرزند ارجمند و سه فاضل دانشمند از او یادگار و هر سه عالم بزرگوار و مرجع و مطاع خلق روزگارند!! معلوم است که این نوشته از روی تحقیق نبوده و نام شهید را عوضی و سال تاریخ را بجای ۲۱۸ - ۲۱۵ نوشته است .

این داستان را نایب‌الصدر شیرازی ظاهراً « از این مأخذ برداشته و در تذکره طرایق الحقایق خود جلد دوم صفحه ۸۷ مینویسد تنبیه مشهور چنان است که جناب مشتاق را تاو وحدت بوده و مشتاقان عالم وحدت را بمضرب او تار از کثرت میره‌انیده از میرزا مهدی مشهدی خلف میرزا هدایت‌الله الحسینی نقل نموده‌اند که

گفته است در وقت زیارت مشهد مقدس میرزای مشتاق کیفیت او را از او پرسیدم گفت اوقاتی که در ملازمت کریمخان بودم اشتغال داشتم پس تارك شدم بعد ناخوشی دماغ پیدا کردم اطباء گفتند از ترك این عادت است و باید که مشغول باشی که الضرورات تبیح المحظورات در شبانه روزی یکدوبار تار میزنم بدون حضور اغیار محض رضای خالق جبار .

آنگاه در حاشیه کتاب برابر متن بالا مینویسد : در بعضی از مکاتیب بنظر رسیده زمانی که نورعلیشاه در آستان حضرت رضا (ع) مشرف بود میرزا مهدی مشهدی بوسوسه عوام نورعلیشاه را احضار نموده و بتراشیدن کیسوان او فتوی داد و بعد از این واقعه مکرر اظهار ندامت مینموده ولی تیر از شصت رفته و دل مرد خدا را خسته و منتظر مکافات نشسته آنگاه تفصیل کشته شدن شهید را چنانکه مورخ الدوله در ناسخ - التواریخ نوشته است نقل کرده است .

در پایان مینویسد جناب میرزا عسگری برادر میرزا مهدی از فضایل بزرگ و صاحب طبع شعر است و تخلص (شرر) میفرموده است . میرزا عسگری برادر شهید نبوده و نواده او بوده است چون نام پدر میرزا عسگری حاج میرزا هدایت الله است که فرزند شهید بوده و نام پدر شهید هم میرزا هدایت الله است این اشتباه برای او رخ داده ؟!

و بقرار معلوم چنانکه در انجمن چهارم خاقان (فاضل خان گروسی) ذکر شده تخلص جناب میرزا عسگری (شهرت) بوده است در مجمع الفصحاء تخلص وی (شرر) نوشته شده است .

انجمن چهارم خاقان (فاضل خان گروسی) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه

۲۵۰ خلاصه همه این صحنه‌سازیه‌ها برای این بوده است که بگویند شهید بکیفر امر برتراشیدن کیسوان نورعلی‌شاه کشته شده است .

نکارنده ناچیز این سطور گوید : شادروان محمد قزوینی دانشمند و ادیب فقید حکایت کرد مرا که : شیروانی در دو کتاب بستان‌السیاحه و ریاض‌السیاحه وقایعی را نقل کرده که حقیقت ندارد؟! و مؤلف از خودش ساخته و پرداخته و بهم بافته است در خواندن این رشته از کتاب‌ها باید خوانندگان هوشمند و دانشمند احتیاط کنند و به ترازوی سنجش و نقادی مطالعه نمایند .

حکایت

توانگر زاده‌ای بر سر کور پدر نشسته و با درویش بچه‌ای مناظره در پیوسته که صندوق تربت پدر من سنگین است و کتابه رنگین و فرش رخام انداخته و خشت فیروزه در آن بکار برده بگور پدرت چه ماند که خشتی چند فراهم آورده و مشتی در خاک بر آن پاشیده درویش پسر این بشنید و گفت خاموش که فردا در قیامت تا پدرت از زیر سنگ گران بجنبند پدرم به بهشت رسیده باشد و در خبر است که موت الفقراء راحة و موت الاغنیاء حسرة .

(سعدی)